**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020911**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آقایان برای بحث از معانی حرفی فوایدی را ذکر کردند که مسلک‌های مختلف معانی حرفی تأثیر می‌گذارد در این ثمرات. یکی از آن ثمرات این است که آیا مشروط کردن مفاد هیئت صحیح هست یا صحیح نیست، که هیئت یکی از معانی حرفیه است، بنابر این که وضع حروف را از سنخ وضع عام موضوع له خاص بدانیم گفته شده که مشروط دانستن مفاد هیئت صحیح نیست، ولی بنابر این که وضع عام موضوع له عام بدانیم مشروط دانستنش صحیح است. ما عرض کردیم که اصل این که می‌شود مفاد هیئت را مشروط کرد این خیلی واضح است وجدانا، ما از این طرف باید بحث را دنبال کنیم که با وجدانیت صحت مشروط کردن هیئت آیا این را می‌توانیم با وضع عام موضوع له خاص بودن حروف سازگار بکنیم یا نکنیم؟ یعنی آن ثمره از وضوحی برخوردار هست که او منشأ مشخص کردن معنای حرف می‌شود. اینجا به چند شکل خواسته شده این را توجیه کنیم، یک، دو شکل مدلی هست که مرحوم آقای صدر و مرحوم آقای اصفهانی بنابر نقل آقای صدر خواستند موضوع را دنبال کنند، آن این است که این جزئیتی که ما در وضع حروف قائل هستیم که وضع عام موضوع له خاص هست مراد جزئیت حقیقیه نیست، جزئیت طرفیه است، یعنی جزئیت به اعتبار اطراف نسبت، یعنی نسبت به اطراف عمومیت و سعه، فقط اطراف را در بر می‌گیرد نسبت به غیر از حیث اطراف که در نظر بگیریم بخواهیم اطراف را تغییر بدهیم عمومیت و سعه ندارد، ولی از سایر جهات عمومیت و سعه دارد. این جزئیت طرفیه را مرحوم آقای صدر اینجوری تبیین می‌کنند، می‌فرمایند که نسبت بعد از این که به طرفینش متقوم شد و در طرفینش که تحقق پیدا کرد این نسبتی که با طرفینش یک مفهوم ذهنی را ایجاد کردند این مفهوم ذهنی می‌تواند مقید بشود و مانعی ندارد. مرحوم آقای اصفهانی بنابر تقریر آقای صدر این شکلی تصویر نمی‌کنند که نسبت را با طرفینش بگویند مقید می‌شود، تحقق پیدا می‌کند، یک نوع تقرر ذهنی پیدا می‌کند، بعد از این که تقرر ذهنی پیدا کرد این نسبت متقرر فی الطرفین قید می‌خورد، اینجوری که مرحوم آقای صدر.

مرحوم آقای اصفهانی به نقل آقای صدر می‌گویند نه، نسبت لازم نیست دو طرفه باشد، نسبت ممکن است سه طرفه باشد. آن شرط را هم داخل در اطراف نسبت می‌دانند. خود امر را آقای اصفهانی یک نسبت ارسالیه بین ماده و مخاطب می‌داند، اضرب را می‌گوید یک نسبتی هست بین ضرب و مخاطب، این نسبت ممکن است یک عامل سومی هم این وسط پایش باز بشود و آن شرط جمله، اضرب زیدا ان جاء، یک نسبت سه طرفه، یک طرفش ضرب، یک طرفش مخاطب، یک طرفش مجیء زید، این سه تا با همدیگر یک نسبت را ایجاد می‌کند. اینجوری تصویر می‌کنند. مرحوم آقای صدر دو تا اشکال به مبنای مرحوم آقای اصفهانی در این بحث مطرح می‌کنند، اشکال دومش را من الآن کار ندارم، اشکال اوّلش این هست که این تصویری که شما در نظر گرفتید کأنّ خلاف وجدان هست، بین ضرب و مخاطب یک نسبت ارسالیه هست، شرط به این نسبت مربوط می‌شود نه به اطراف نسبت، مستقیما به اطراف جفت نمی‌شود، یعنی اوّل بین ضرب و مخاطب یک نسبتی برقرار می‌شود بعد این نسبتی که بین ضرب و مخاطب برقرار می‌شود مقید می‌شود. مقید نسبت است نه مقید این که این در عرض اطراف نسبت مجموعه‌شان با هم یک نسبت ثالثه، یک نسبت جدید تشکیل بدهند، یک نسبت ثلاثیة الاطراف. این فرمایش آقای صدر هست. ما عرض کردیم آن چیزی که به نظر می‌رسد تفاوت بین نسبت تامه و نسبت ناقصه است، نسبت ناقصه بعد از این که تقرر پیدا کرد در عالم ذهن بعد از تقرر باز می‌تواند قید پیدا کند. «درِ مدرسه»، این «درِ مدرسه» که آن نسبت در و مدرسه را به هم پیوند می‌دهند و مجموع در و مدرسه یک مفهوم ذهنی جدید ایجاد می‌کنند خودش می‌تواند باز مقید بشود، «درِ مدرسۀ شهر» باز «درِ مدرسۀ شهر» باز این سه تا می‌توانند قید بخورند، «درِ مدرسۀ شهر ما»، حالا ممکن است شهر ما، اوّل شهر با ما قید بخورد بعد در مدرسه با شهر ما به همدیگر مرتبط بشوند، یا اوّل در مدرسۀ شهر این قید بخورد به ما در مدرسۀ شهر زیبا، زیبا مثلا یک وصفی باشد برای در مدرسۀ شهر، امثال اینها. همۀ اینها امکان‌پذیر هست در نسب ناقصه، نسبت ناقصه بعد از تقرر ذهنی قابلیت تقیید دارد. ولی نسبت تامه اینجور نیست، نسبت تامه بعد از این که تام شد و یصح السکوت علیها شد دیگر قید نمی‌خورد. اگر بخواهد قید بخورد باید نسبت تامه، نسبت ناقصه بشود و قید بخورد، و قید که می‌خورد این مجموع هیئت جدید به یک نسبت هست. بنابراین یک مطلبی درست است، یعنی مقداری از فرمایش آقای صدر درست است، مقداری از فرمایش مرحوم اصفهانی درست است، در این که اوّل باید بین ضرب و مخاطب یک نسبتی ایجاد بشود بعد این نسبت قید بخورد درست است، آنجوری که آقای صدر می‌فرمایند. ولی این نسبتی که اینجا ایجاد می‌شود نسبت تامه نیست، این نسبت ناقصه است. این نسبت ناقصه با شرط یک نسبت تامه تشکیل می‌دهند، یعنی در مرحلۀ نسبت تامه، نسبت ثلاثیة الاطراف است، البته ثلاثیة الاطرافی که اطرافش قبلا خودش یک نسبت ناقصه بین آنها ایجاد شده، یعنی نسبت تامه‌ای که ما ایجاد می‌کنیم ممکن است اطرافش خودش نسبت ناقصه داشته باشند، ما می‌گوییم غلام زید عالمٌ، غلام زید خودش نسبت ناقصه دارد، غلام و زید با هم نسبت ناقصه پیدا کردند، عالم با این غلام زید که نسبت ناقصه پیدا کردند با همدیگر یک نسبت تامه ایجاد می‌کند. ما در واقع یک چیزی شبیه این است، در واقع بین ماده و مخاطب یک نسبت ناقصه ایجاد می‌شود و این نسبت ناقصه با شرط به همدیگر قید می‌خورند در تشکیل آن نسبت تامه، یعنی ما در نسبت تامه اوّل نسبت تامه ایجاد نمی‌شود بعد قید بخورد، نسبت تامه اگر ایجاد بشود تمام شده، دیگر قید نمی‌خورد. اگر جایی ما می‌بینیم نسبت تامه قید خورده در واقع اوّل نسبت تامه ناقصه شده، کما این که نحوی‌ها در مورد جملات شرطیه این را گفتند، گفتند شرط و جزا قبل از ادوات شرط جملۀ تامه هستند، یصح السکوت هستند، ولی وقتی إن شرطیه می‌آید آن شرط و جزا هر دوشان تبدیل می‌شوند به عبارت‌های ناقص، ترکیب‌های ناقص. ترکیب اسناد تام دیگر تقییدبردار نیست، ترکیب اسناد ناقص می‌شود قید می‌خورد و نسبت تامه را ایجاد می‌کند.

**شاگرد:** آن بقاء للتفکیک

**استاد:** حالا آن یک بحث دیگر است، آن را بعداً عرض می‌کنم. آن یک زاویۀ دید دیگر است آن را بعدا عرض می‌کنم. این یک تحلیلی در قضیه.

یک تحلیل دیگری ما اینجا داریم، حالا آن تحلیل را در قسم بعدی عرض می‌کنم. پس بنابراین این تحلیل مجموعا این هست که نسبت تامه، حالا این نکته را توجه بفرمایید، این که نسبت تامه، ما در جلسۀ قبل به شکل دیگری بحث را دنبال می‌کردیم آن این است که نسبت تامه، یعنی هر شیءای که موجود می‌شود ممکن است بعد از وجود تغییر کند از آن حدود شخصی، هر شیءای که موجود می‌شود با یک حدود شخصیه موجود می‌شود، ولی این حدود شخصیه بقاءً ممکن است تغییر کند، اینجوری بحث را دنبال می‌کردیم، من تصور می‌کنم که این مطلب با وجودی که درست هست بقاءً یک شیء ممکن است تغییر کند ولی در باب نسب اینجور نیست، نسبت تامه اینجور نیست که بقاءً همان نسبت تغییر کند، نه اصلا هویتش تغییر می‌کند، یک چیز دیگری می‌شود، نه این که نسبت تامه همان نسبت تامه است بعد بقاءً به شکل دیگری، نه نسبت تامه تبدیل می‌شود به نسبت ناقصه و آن نسبت ناقصه هست که قید می‌خورد و یک نسبت تامه‌ای ایجاد می‌کند که حدوثش از همین الآن است، یعنی این نسبت تامه از اوّل مقیدا ایجاد می‌شود، نسبت تامۀ مقید آن نسبت تامۀ مطلقه نیست، یک نسبت جدیدی است، این است که آن مطلبی که در مطلب سابق می‌گفتیم فی نفسه مطلب درستی است ولی اینجا خلاف وجدان است، و آن پاسخ را اینجا نباید دنبال کنیم. این یک مرحلۀ بحث.

مرحلۀ بعدی بحث این هست که ما اگر مفاد حروف را جزئی حقیقی بدانیم آیا می‌توان با وجود جزئی حقیقی دانستن باز مشروط کردن هیئت را که یک مفاد حرفی است توجیه کنیم؟ دو جور توجیه اینجا هست که، یک جور، البته سه جور، دو جورش را الآن صحبت می‌کنیم، یک جور توجیه این هست که جزئیت معنای حرفی به گونه‌ای نیست ولو جزئی حقیقی هم باشد با تعلیق معنای حرفی منافات ندارد، تعلیق یک معنایی هست که با جزئیت سازگار است، این یک شکل.

یک جور دیگر معنایی هست که مرحوم آقاضیا فرمودند که جزئیت حقیقی با اطلاق افرادی منافات دارد، ولی با اطلاق و تقیید احوالی منافات ندارد، ممکن است یک شیءای که جزئیت حقیقی پیدا می‌کند از جهت احوالی مطلق باشد، ممکن است از جهت احوالی مقید باشد، پس تقیید احوالی جزئی حقیقی صحیح است. آقای صدر هر دوی این دو وجه را پاسخی داده که جوهر پاسخش یک نکته است، جوهر پاسخ آقای صدر این هست که ایشان جزئیت حقیقی را جزئی حقیقی بالوجود دانسته، این که ما قائل به جزئی حقیقی بشویم، جزئی حقیقی را معنا کرده یعنی موجود متعین متشخص خارجی، جزئی خارجی، در حالی که این معنا خیلی روشن نیست که آقایانی که اینجا جزئی می‌دانند جزئی خارجی بدانند، یعنی ببینید ما در بحث وضع عام، در این که ۴ قسم وضع داریم، وضع خاص موضوع له خاص، که اعلام را وضعش را خاص می‌دانند مراد از این که وضع خاص موضوع له خاص هست این نیست که لفظ زید برای زید به قید وجود وضع شده باشد، اینجور نیست، زیدی که نسبت به وجود لابشرط هم هست، آقای صدر فرض کرده که اینجا کأنّ زید موجود است، می‌گوید زیدی که موجود است نه تعلیق‌پذیر است نه اطلاق احوالی دارد، چیزهایی که مطرح می‌کند حالا بعدا در مورد نکتۀ آن بحث صحبت می‌کنم، ولی ایشان جوهر فرمایششان پذیرش این مطلب است که معنای جزئیت، جزئیت بالوجود است که اصل این مطلب از آقای روحانی ظاهرا گرفته شده، آقای روحانی جزئیت را به معنای آن وجود گرفته و ایشان بیانشان این هست که اصلا معانی حرفیه از سنخ وجوداتند نه از سنخ مفاهیم، و شیءای که موجود شد مشروط نمی‌تواند باشد. آقای صدر همین مطلب را پذیرفته، البته مبنایش مبنای آقای روحانی نیست، ولی ایشان می‌گوید که اگر ما کأنّ جزئی بدانیم، جزئی یعنی موجود متعین خارجی، موجود متعین خارجی نه تعلیق‌بردار است، نه تقیید احوالی‌پذیر. پس بنابراین با پذیرش این که مفاد حروف جزئی حقیقی است مشروط شدن مفاد هیئت صحیح نیست، این بیان آقای صدر. ولی به نظر می‌رسد که آقایان اینجوری تصویر نمی‌کنند، این تصویری که، من کلام آقای شهیدی را نگاه می‌کردم، آقای شهیدی به این نکتۀ آقای صدر تکیه نمی‌کند، من فکر می‌کنم پاسخ‌هایی که آقای شهیدی، آقای شهیدی این دو تا مطالب آقای صدر را نمی‌پذیرد، فکر می‌کنم این جوهر اصلی کلام آقای صدر را ایشان بهش توجه نکرده، پاسخ‌هایی که داده با تکیۀ به این نکتۀ آقای صدر نیست، اگر کسی این نکته را بپذیرد ممکن است ما بگوییم وقتی جزئی حقیقی شد، این جزئی حقیقی یعنی شیء خارجیت پیدا کرده، خارجیت که پیدا کرد نمی‌تواند اطلاق احوالی پیدا کند، که البته ما در جلسۀ قبل این را پاسخ دادیم که حتی بر فرضی که جزئی حقیقی هم باشد به معنای این که وجود خارجی پیدا کرده است این وجود خارجی بقاءً ممکن است قید بگیرد، بقاءً ممکن است معلق باشد. اطلاق احوالی بقائی. بقاءً اطلاق احوالی دارد. حالا صرفنظر از آن که گفتیم خلاف وجدان است، آن بحث خلاف وجدان بودنش را کنار بگذارید، نفس این استدلال که مفاد هیئات وجود هست این اقتضاء نمی‌کند که تعلیق‌بردار نباشد، و تقیید احوالی نپذیرد. چون ما عرض کردیم درست است یک شیء وقتی وجود پیدا کرد حدوثش یک حدوث شخصیه‌ای دارد، یا معلق است یا مطلق است، دیگر نمی‌شود قید جدید بگیرد. یا نسبت به یک حالت خاص در آن حالت خاص هست یا در حالت ضدش است. اطلاق ندارد، یک حالت بیشتر ندارد، یا راکب است یا غیر راکب، قید وقتی موجود شد در حال وجود یا راکب است یا غیر راکب، این درست است. در حدودی که زید دارد هنگام حدوث آن حدودش اطلاق احوالی ندارد حدوثش، کما این که از جهت تعلیق و عدم تعلیق هم اطلاق احوالی ندارد، اطلاق ندارد، یا معلق است یا معلق نیست. بنابراین معنا ندارد که نسبت به آن حدوثش قید بپذیرد. بله بقاءً، ما پاسخ می‌دادیم که چرا شما این را فقط حدوثش را در نظر می‌گیرید؟ یک شیءای که حدوثا معلق نیست بقاءً ممکن است باز معلق نباشد ممکن است باز معلق باشد، یک شیء حادث نسبت به زمان استمرارش ممکن است معلق باشد ممکن است مطلق باشد، نسبت به زمان استمرارش یک شیءای که در یک حالت خاص بوده ممکن است حالت استمراری‌اش همان حالت قبلی باشد، ممکن حالت دیگر باشد، یعنی صلاحیت تغییر حالت دارد و همین صلاحیت تغییر حالت باعث می‌شود که ما بتوانیم آن شیءای که موجود شده است را بقاءً تغییر بدهیم از آن حالتی که وجود داشته. حالا نسب این شکلی نیستند، نسب تامه این شکلی نیستند درست است، ولی نسب ناقصه این شکلی‌اند در واقع. نسب ناقصه عملا همین هست، ما در واقع وقتی می‌گوییم زید مثلا، نسبت ناقصه را که تصویر می‌کنیم می‌گوییم «درِ مدرسه»، «درِ مدرسه» این مطلق است، «درِ مدرسه» الآن مطلق است، حدوثش که ایجاد می‌شود مطلق است دیگر قید ندارد، مطلق است یعنی دیگر تقییدپذیر هم نیست، به شکل مطلق حادث شده، ولی بقاءً «درِ مدرسۀ شهر»، بقاء می‌تواند مطلق بماند، «درِ مدرسۀ شهر» همین تصور را من ادامه بدهم، ممکن است در مقام بقاء «درِ مدرسۀ شهر» را قید بزنم، یعنی این تصویر اطلاق و تقیید که این که ما می‌گوییم بقاءً شیء ممکن است معلق بشود، بقاءً شیء ممکن است اطلاق احوالی پیدا کند این در نسب ناقصه درست است ولی در نسب تامه درست نیست، وجدانا اینجور نیست حالا آن، عرض کردم نفس این که شیء موجود می‌شود لازمۀ موجود شدن این نیست که این حدّش نتواند تغییر کند، یک شیءای که موجود می‌شود حدش می‌تواند بقاءً تغییر کند، بنابراین مانعی ندارد که یک شیءای که به نحو غیر معلق موجود شده است بقاء معلق شود، یک شیءای که مثلا به نحو، در یک حالت خاص از جهت اطلاق احوالی موجود شده است بقاءً همان حالت را ادامه داشته باشد یا ضدش را داشته باشد، اینها همه تصویر می‌شود. پس بنابراین به نظر می‌رسد بیان مرحوم حاج شیخ محمد حسین و بیان آقا ضیاء قابل تصویر هست، اینجور نیست که آقای صدر که اینها را تصویر کرده که جزئی، حالا صرفنظر از این که اصلا تصویر اینها ممکن است این نباشد که مراد از جزئی حقیقی، جزئی موجود است، یک اشکال کلی این هست که شما جزئی حقیقی را جزئی موجود در نظر گرفتید، معلوم نیست مراد از آقایان این باشد، و این بیاناتی که شما مطرح کردید در مورد این هست که موجودی که متعین خاص هست این موجود متعین خاص یک مدل حد وجودی خاص دارد، آن حد وجودی خاصش یا معلق است یا غیر معلق، نسبت به آن احوال یا بر آن حالت خاص هست یا بر حالت ضدش، اطلاق ندارد، یعنی دو گونه نیست، به صورت یک شیءای که مثل ماده که صلاحیت پذیرش حالت‌های متبادل را داشته باشد نیست، عرض کردیم درست است نسبت به حالت حدوث همینجور است ولی نسبت به بقاء شبیه یک مادۀ خامی است که بقاءً می‌تواند تغییر کند، می‌تواند استمرار همان حالت سابقه باشد و می‌تواند تغییر کند. یک نکته‌ای را هم من اینجا ضمیمه بکنم، به نظر می‌رسد که بیان مرحوم حاج شیخ محمد حسین، بیانی که اینجا هست، من حالا این را مراجعه نکردم به خود فرمایش مرحوم حاج شیخ، این که من می‌گویم بنابر نقل آقای صدر به دلیل این که من مستقیم خودم مراجعه نکردم به فرمایش مرحوم آقای اصفهانی، دیدم بعضی از آقایان می‌گویند آقای صدر درست اینجا نقل نکردند و اینها، این است که وارد آن چیزهایش نمی‌خواهم بشوم، آیا درست نقل کردند، نکردند، امثال اینها، ولی به هر حال ما الآن محور عرضمان تبیین مرحوم آقای صدر از فرمایش مرحوم آقای اصفهانی است، یک نکته‌ای را می‌خواهم اینجا تأکید کنم این است که به نظر می‌رسد که جوهر حرف مرحوم حاج شیخ محمد حسین با حرف مرحوم آقای آقاضیا در اینجا یکی است، یعنی ببینید یک شیءای که موجود می‌شود این موجودیت یک اطلاق احوالی دارد، یعنی یک حالت‌های خاصی، اطلاق احوالی تعبیر نکنم، یک حد خاص از جهت احوال دارد، این حد خاص از جهت احوال یکی از نکاتش معلق بودن و معلق نبودن است، معلق بودن و معلق نبودن یک حد خاص از حدود شیء نسبت به احوالش است، که آن بقاءً ممکن است تغییر کند، یعنی شیءای که الآن معلق نیست بقاءً معلق بشود، همچنان که زیدی که الآن راکب نیست بقاءً ممکن است راکب بشود، الآن جالس است، بقاءً راکب بشود. اینجا یک نکته‌ای را عرض بکنم، مرحوم آقای صدر اینجا یک نکته‌ای را توجه داشتند آن این است که ایشان می‌گوید که یک جزئی خارجی که به وسیلۀ یک وجود خاص با حدود معین ایجاد شده است ایشان می‌گوید این دیگر نسبت به اطلاق احوالی گونه‌های مختلف ندارد، اینجوری تعبیر می‌کند. خب ما می‌دانیم یک موقعی می‌گوییم زید، خود مثال ایشان را بزنم، زید حال کونه فی النار مؤدبٌ، قید بزنیم حال کونه فی النار مؤدبٌ، این که شما می‌گویید یعنی چی؟ زید ممکن است مؤدب بودنش مطلق باشد، ممکن است مقید به یک حالت خاصه باشد، پس بنابراین فرد می‌تواند در یک حالت خاصی، یعنی اطلاق احوالی داشته باشد ممکن است تقیید احوالی داشته باشد. زید مؤدبٌ یعنی هم در حال کونه فی النار مؤدب است، هم در غیر این حال مؤدب است، ولی اگر گفتیم زید حال کونه فی النار مؤدبٌ یعنی فقط در این حالت مؤدب است، این را چجوری می‌گویید؟ آقای صدر می‌گویند اینجا حال کونه مؤدباً قید حکم است در واقع، یعنی تضییق فرد نیست، تضییق حکمی هست که در مورد این فرد صادر شده. ایشان اینجوری تعبیر می‌کنند. به نظر می‌رسد که هیچ نیازی نیست که بحث را اینجوری دنبال کنیم. عرض کردم یک فرد اگر حدوثش را در نظر بگیریم، حدوث یک حالت خاص بیشتر ندارد، بقاء آن فردی که با یک حالت خاص موجود شده ممکن است این بقاء آن حالت در حالت بقاء هم مستمر باشد، ممکن است تبدیل به ضدش شده باشد. به این شکل بحث را دنبال کنیم که آقای صدر دنبال کرده، نه، و ما ممکن است بقاءً بگوییم، حالا زید حال کونه فی النار را شما می‌گویید از جهت ادبی حال است، ولی اگر گفتید زیدٌ العالم مودبٌ، وصف قرار دادید، زید الآن یا عالم است یا جاهل است، الآن که موجود شده، بقاءً ممکن است این زید عالم باشد، ممکن است جاهل باشد، زیدی که عالم بوده بقاءً حالت علمش تبدیل به جهل بشود، بنابراین آن بحث بقاء و حدوث را آن را کنار بگذارید، ما می‌گوییم زید، زید را اگر موجود خارجی هم فرض کنیم این موجود خارجی بالأخره یا عالم است یا جاهل است، ولی این بقاء ممکن است تغییر کند، البته اصل قضیه این است که ما زید را به قید وجود خارجی در نظر نگرفتیم، چون به قید وجود خارجی نیست، زید در عالم ذهن تصور شده، زیدی که در عالم ذهن تصور شده این در عالم خارج ممکن است وجودش در ضمن عالمیت باشد، ممکن است وجودش در ضمن عالمیت نباشد، آن اشکال اوّلی که ما مطرح می‌کردیم که اصلا چرا شما اینجا زید را که در نظر می‌گیرید فرد خارجی در نظر می‌گیرید، زید یک مفهوم ذهنی است، این زیدی که مفهوم ذهنی هست این زید ممکن است عالم باشد ممکن است جاهل باشد، چون در هنگام وجود حد وجودهای مختلف را ممکن است داشته باشد، چرا شما اینجوری تصویر می‌کنید که زید را موجود خارجی در نظر می‌گیرید زید وضع نشده بر آن موجود خارجی، زید وضع شده بر آن مفهوم، این مفهوم از جهت این که در خارج چه حالتی داشته باشد اطلاق دارد، ممکن است این حالت داشته باشد، ممکن است حالت دیگر داشته باشد. اصل اشکال این است که اصلا تصویر آقای صدر از جزئی، تصویری نیست که آقایان علی القاعده باید آن تصویر را داشته باشند، و این است که به نظر می‌رسد که بحث را باید به یک گونه‌های دیگری دنبال کرد نه به این شکلی که مرحوم آقای صدر دنبال کردند. ایشان جزئی را، جزئی به معنای موجود خارجی گرفتند و بعد گفتند این با تعلیق ناسازگار است، با تقیید احوالی ناسازگار است، ما می‌گفتیم نه جزئی هم باشد مراد جزئی موجود در خارج نیست، جزئی جزئی یعنی یک فردی که می‌تواند موجود باشد، می‌تواند موجود نباشد، حالا که می‌تواند موجود باشد در هنگام موجودیت ممکن است احوال مختلفی داشته باشد، در هنگام موجودیت ممکن است معلقا موجود باشد، ممکن است مطلقا موجود باشد، معلقا یعنی به قید، یعنی مشروط به یک شیءای. بنابراین این پاسخ‌هایی که مرحوم آقای صدر ارائه دادند به نظر می‌رسد ناتمام است. این بحث یک نکات ریزی دارد، یک بیان مرحوم آقای آخوند هست اینجا به این بیان اشاره می‌کنم بعد می‌روم به بحث دیگری، من نمی‌خواهم دیگر این بحث را بیشتر از این کِش بدهم، دومین اشکالی که در بحث این که تقیید مشروط شدن هیئت صحیح نیست بحث جزئیت معنای حرفی نیست، بحث آلیت معنای حرفی است، مرحوم نایینی ایشان فرمودند که آن چیزی که مانع مشروط شدن مفاد هیئت هست جزئیت نیست، کما یظهر من کلام شیخ الانصاری، بلکه آلیت است، حالا این را ببینیم آیا مطلب درست هست یا درست نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد